

انگیزه‌های ایدئولوژیکی از چه قرار است؟ مانند شوروی، چین را هم یک حاکمیت به ظاهر کمونیستی رهبری می‌کند، اما همان‌طور که آمریکایی‌ها در طول جنگ سرد در تعریف شوروی به‌عنوان یک تهدید کمونیستی اشتباه کردند، تعریف چین به‌عنوان تهدیدی ایدئولوژیکی در جهان امروز هم اشتباه است. سیاست خارجی شوروی در حاشیه‌ها تحت تأثیر تفکر کمونیستی بود؛ جوزف استالین یک واقع‌گرای دوآتشه بود، درست مثل جان‌شینانش، اما کمونیسم در چین معاصر اهمیت کمتری دارد. بهترین تعریف این است که چین حاکمیتی اقتدارگرا دارد که کاپیتالیسم را پذیرفته است. آمریکایی‌ها باید آرزو می‌کردند که چین کمونیستی بود، که اگر بود، اقتصادی تنبل می‌داشت.

اما یک «ایسم» در چین به‌وفور یافت می‌شود، و آن ایسمی است که احتمالاً رقابت با آمریکا را تشدید خواهد کرد؛ ناسیونالیسم. ناسیونالیسم قوی‌ترین ایدئولوژی سیاسی در جهان، نفوذ کمی در شوروی داشت؛ زیرا با کمونیسم در تضاد بود، اما ناسیونالیسم چینی از اوایل دهه ۱۹۹۰ قدرت گرفته است. آنچه این ناسیونالیسم چینی را خطرناک می‌سازد، تأکیدش بر «قرن حقارت ملی» چین است، دوره‌ای که با نخستین جنگ تریاک آغاز شد و طی آن چین قربانی قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه ژاپن، و طبق روایت چینی‌ها، قربانی آمریکا شد. تأثیر این روایت قدرتمند ناسیونالیستی در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ آشکار شد، وقتی که چین و ژاپن بر سر جزایر دیائو/سنکاگو درگیر شدند و اعتراضات ضدژاپنی در سراسر چین به راه افتاد. در سال‌های پیش رو، رقابت امنیتی رو به گسترش در شرق آسیا خصوصاً چین نسبت به ژاپن و آمریکا را افزایش خواهد داد و احتمال جنگ نیز افزایش پیدا خواهد کرد.

موضوع دیگری که احتمال وقوع جنگ را افزایش می‌دهد بلندپروازی‌های منطقه‌ای چین است. رهبران شوروی که سرگرم ترمیم آسیب‌های جنگ جهانی دوم بودند و امپراتوری‌شان در اروپای شرقی را مدیریت می‌کردند، به‌طور کلی از وضع موجود در قاره راضی بودند، اما چین عمیقاً به یک دستور کار توسعه‌طلبانه در شرق آسیا متعهد است. اهداف اصلی برای اشتباهی قدرت چین ارزشی راهبردی دارند، اما یک «قلمروی مقدس» نیز برشمرده می‌شوند و این یعنی سرنوشت آن‌ها به «ناسیونالیسم چینی» گره خورده است. این موضوع به‌خصوص درباره تايوان صدق می‌کند؛ چینی‌ها یک وابستگی عاطفی به این جزیره احساس می‌کنند، چیزی که شوروی هرگز درباره برلین حس نمی‌کرد و این یعنی دفاع و اشنگتن از تايوان پرخطرتر است.

درنهایت اینکه جغرافیای جنگ سرد جدید بیشتر از جغرافیای جنگ سرد قبلی مستعد تنش است. اگرچه مقیاس رقابت آمریکا و شوروی جهانی بود، مرکز ثقل آن پرده آهنین در اروپا بود، جایی که هر دو طرف، ارتش‌های بزرگ و نیروی هوایی مجهز به هزاران سلاح هسته‌ای داشتند؛ بنابراین شانس کمی برای بروز جنگ ابرقدرت‌ها در اروپا وجود داشت؛ زیرا سیاست‌گذاران هر دو طرف خطرهای دهشتناک درگیری هسته‌ای را درک می‌کردند و هیچ طرفی مایل نبود شروع‌کننده آن درگیری باشد که کشور خودش را ویران سازد.

در آسیا هیچ خط فاصل مشخصی مثل دیوار آهنین وجود ندارد تا لنگری برای ثبات باشد. در عوض، چند نزاع بالقوه وجود دارد که محدود خواهند بود و در صورت بروز، به‌وسیله تسلیحات متعارف روی می‌دهند، و این یعنی وقوع جنگ قابل‌تصور است. این درگیری‌ها شامل نزاع بر سر مهار تايوان، دریای جنوب چین، جزایر دیائو/سنکاگو، و مسیرهای دریایی بین چین و خلیج فارس هستند. این منازعات در صورت بروز، در آب‌های آزاد میان نیروهای دریایی و هوایی دو طرف منازعه شکل می‌گیرد، و در